

## ابزارهای اجرای سیاست در دربار سلطان حسین بایقرا

سید علی مزینانی<sup>۱</sup>

### چکیده

در ایران عصر تیموری تفاوت بنیادی-تمدنی میان جامعه یکجانشین ایران و جمعیت‌های شبان‌بیشه تاتار موجب می‌شد که امکان تلفیق و ادغام سنت‌های این دو گروه تا حد زیادی منتفی شود و به این خاطر سنت‌های دشت و سنت‌های شهر در کنار هم ساکن شده و به همزیستی پردازند. این تقابل تا به حال از ابعاد مختلفی مورد بررسی قرار گرفته است. به عنوان مسئله اصلی خود، این نوشتار در پی آن است که تقابل پیش‌گفته این بار از منظر ابزارهای اعمال سیاست پیگیری کند. بر این اساس از نظر روش‌شناسی مقاله حاضر می‌کوشد با اتکا به شیوه توصیفی-تشریحی ابزارها و لوازم اعمال قدرت سیاسی در هرات دوره سلطان حسین بایقرا را در میان سه گروه اهل شمشیر، اهل قلم و شخص سلطان گونه‌شناسی و معرفی نماید. نتیجه‌گیری این نوشتار حاکی از آن است که در دربار سلطان حسین بایقرا ما با دو گونه اصلی ابزار سیاست‌ورزی مواجه هستیم، «ابزار شهر» و «ابزار دشت». اهل شمشیر با تکیه بر ابزارهایی چون «خون و طایفه»، «قزاقی‌گری»، «سنت جانشینی»، «سنت جانشینی»، اهل قلم هم با تکیه بر ابزارهایی دیگری مانند «تشکیل حلقه»، «ذخیره و اعطای/ممانعت از اعطای مناصب»، «توزیع پول و سطح ثروت» و نهایتاً «غارت و تبعید»؛ سلطان هم علاوه بر سرنخ‌داری تمام ابزارهای «شهر» و «دشت»، با بهره‌مندی از دو ابزار مضاعف یعنی «شراکت» و «عنایت خاصه/سلب عنایت» در پی تحقق منویات سیاسی خود بودند.

**کلیدواژه‌ها:** تیموریان، هرات، سیاست شهر، سیاست دشت، سلطان حسین بایقرا، امیر علیشیر نوایی.

## *Policy-Implementation Means in the Court of Sultan Ḥosayn Bāyqarā*

Seyyed Ali Mazinani<sup>1</sup>

### **Abstract**

In Iran during the Timurid era, the fundamental-civilizational difference between the sedentary society of Iran and the nomadic communities of Tatar shepherds made the possibility of combining and merging the traditions of these two groups to be ruled out, and because of this, the non-urban traditions of the steppe and the urban traditions settled inevitably together and co-existed. This confrontation has been studied from different perspectives; however, the present article aims at going through the aforementioned confrontation from a new perspective by focusing on policy-implementation means. Thus, the present article, using a descriptive-explanatory method, attempts to introduce and typify the means of implementing political power in Herat during the reign of Sultan Ḥosayn Bāyqarā among three groups of people of the sword, people of the pen and the Sultan himself. The conclusion of this article indicates that in the court of **Sultan** Ḥosayn Bāyqarā, we are faced with two main types of political means: urban and steppe. The people of the sword relied on "blood relations and tribe", "Qazāqhood", and the tradition of "succession"; the people of the pen also relied on "setting up parties", "bestowing/withholding offices", "distributing money", and finally "looting and sending people to exile"; and the Sultan himself, in addition to controlling all the urban and steppe means, sought to realize his political objectives by benefiting from two additional means: "joint office-holding" and "granting/withholding special favors".

**Keywords:** the Timurid, Herat, Urban Policy, Non-urban Policy, Sultan Ḥosayn Bāyqarā, Amir Ali-Šir Navā'i

## مقدمه

## ترکان و مغولان در جهان ایرانی

برای درک سازوکار و ابزارهای سیاست‌ورزی در دربار سلطان حسین بایقرا (۸۶۲-۹۱۱ ه.ق.) باید نخست برخی زمینه‌های تاریخی را ترسیم نمود. به‌طور مشخص منظور ظهور و استقرار سنت‌های سیاسی ترکی-مغولی است که با یورش مغولان به ایران و استقرار سلسله ایلخانی (۶۵۶-۷۳۱ ه.ق.) محقق شد. ظهور حکومت مغولی در ایران به معنی افزایش ناگهانی جمعیت‌های ترک بود، جمعیت‌هایی که از آگاهی فرهنگی نسبت به اختلاف هویت خود با جمعیت‌های بومی کشور برخوردار بودند (Barthold, 1962: 6). این آگاهی به شکلی بود که جمعیت‌های ترک حتی خود را در اسطوره‌های ایرانی جایابی کردند و پیشینه سیاسی خود را به افراسیاب پادشاه تورانی گره زدند (Ibid: p 5). در این فضای اختلاط ترک-مغول با ایرانی، جمعیت‌های جدید در عین آن که از کودکی با آثار ادبی فارسی همدم بودند چونان پیوند امیر علیشیر نوایی و منطق‌الطیر فریدالدین عطار (واحدی جوزجانی، ۱۳۴۶: ۷۲) اما در عین حال همچون سلطان حسین بایقرا هنگام حضور در مجمع علمای اسلام ادعان داشتند که من «مردی ترکی‌ام» (واصفی، ۱۳۴۹: ج ۱، ۴۹۲).

این ترکیب عجیب اما در عین حال کارا و بقاپذیر توسط شخص تیمور برلاس (۷۷۳-۸۰۴ ه.ق.) دامن زده شده بود. او در کار سیاست و اجتماع کنار یاسای چنگیز و رسوم دشت به قواعد اسلامی هم پایبند بود. او در این مسیر به هشدار علمای مسلمانی چون شیخ حافظ‌الدین بزازی و محمد بخاری که این رویه او را شکست در کار شریعت دانسته و حکم به کفر تیمور دادند هم اهمیتی نمی‌داد (میر جعفری، ۱۳۷۵: ص ۲۰۵). بر همین اساس در عصر تیموری مقرر بود که امور لشکری و نظامی براساس قواعد مغولی-ترکی و امور کشوری براساس قواعد ایرانی-اسلامی تدبیر شود (رویمر، ۱۳۷۹؛ میرجعفری، ۱۳۷۵؛ Manz, 2007) رویه‌ای که تا پایان عمر آن سلسله به قوت خود پابرجا باقی ماند. بر این اساس تیمور البته علاقه خاصی هم به بنیان‌گذاری سنن و رسوم و در کل اقداماتی سابقه به محوریت شخصیت خود داشت. وی در تزوک خود یک دسته‌بندی ۱۱ رده‌ای از طبقات مردمان به ما ارائه می‌دهد (تیمور، ۱۳۴۲: ۲۰۴ تا ۲۱۴).<sup>۱</sup> این علاقه به دیگر اولیای دولت

تیموریان هم رسوخ کرده به نحوی که امیر علیشیر نوایی هم طبقات مردم را به ۳۴ رده مختلف تقسیم‌بندی می‌کند.<sup>۲</sup>

مسئله اصلی اینجاست که این چنین نظام‌های اجتماعی و سیاسی التقاتی که آگاهانه و یا عامدانه فکرنشده باقی گذاشته می‌شدند در سازوکار دولت‌داری تیموریان به هم‌ریختگی‌ها و آشفتگی‌هایی ایجاد می‌کرده است؛ بنابراین در چنین فضایی بهتر است جستجو برای به نظم آوردن مبانی پدیده‌ای که التقاط و آشفتگی مسئله اساسی آن است را به کناری گذاشت. اینجا به جای مبانی باید به دنبال ابزارهایی گشت که از خلال آن‌ها امر سیاست که ناظر بر کسب قدرت و حفظ و گسترش قدرت است، به پیش برده می‌شده است.

سابقه پژوهشی موضوع این نوشتار گویای آن است که پژوهشگران برجسته دوره تیموری کمابیش فاقد چنین نگاهی به موضوع بوده‌اند. آن‌ها در درجه اول به دنبال کشف و دسته‌بندی نهادها و ادارات دیوان‌سالاری تیموری رفته و هرچه بیشتر جستنه‌اند، کمتر یافته‌اند. ه. رویمر در بازشناسی سازوکار دولت‌داری تیموریان بعد از ذکر مجموعه از اسامی موازی و ذکر وظایف و نیروهایی که می‌توانسته‌اند همپوشانی داشته باشند اذعان دارد: «باید پذیرفت تصویری که در اینجا ارائه شد، الزاماً یگانه تبیین ممکن از مجموعه بسیار بغرنج و پیچیده واقعیت‌ها نمی‌تواند باشد» (رویمر، ۱۳۷۹: ص ۱۳۵). این شرایط در مورد بئاتریس فوربس منز نیز صادق است. او می‌نویسد:

«اینجا توافقی کلی وجود دارد که دو دیوان در کار بوده‌اند، یکی مربوط به مالیات و نامه‌نگاری‌ها که عمدهٔ نفراتش از دیوان‌داران ایرانی تشکیل شده بود و دیوان دیگری که عمدتاً نفراتش از میان ترکان برگزیده بودند و مربوط به امور نظامی بود. الفاظ مورد استفاده برای نامیدن این دیوان‌ها و توصیف دامنه وظایف هریک از آن‌ها را نمی‌توان حتی برای دوره سلطان حسین بایقرا به دقت تعیین کرد» (Manz, 2007: 80-81)

باید اعتراف کرد که بی‌تناسبی، پیچیدگی و نظم‌گریزی جزو خصایص برجسته دولت‌داری تیموریان است و مقاله حاضر ضمن استناد به خاصیت فوق در متن خود دقیقاً به دلیل همین خاصیت به دنبال روشن کردن رده‌بندی‌ها، سلسله‌مراتب، مقام‌های دولتی، وظایف و حقوق در دولت‌داری تیموریان طی دوره حکومت سلطان حسین بایقرا نیست بلکه

به دنبال گونه‌شناسی روش‌ها و ابزارهایی است که از خلال آن‌ها سه جناح اهل شمشیر، اهل قلم و نهایتاً شخص سلطان نیت سیاسی خود را محقق می‌ساخته‌اند.

به نظر در دربار سلطان حسین بایقرا ما با دو گونه اصلی ابزار سیاست‌ورزی مواجه هستیم، «ابزار شهر» و «ابزار دشت». راهنمای ما در پردازش این دو مفهوم کلی تا حد زیادی ملاحظات آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس انگلیسی و بانی نظریه ساخت‌یابی است. او با مینا قراردادن زمان-مکان تمامی مفاهیم کلیدی جامعه‌شناسی از کنش تا ساختار را مورد بازبینی اساسی قرار داده است (نک. Giddens, 1985 and 1993). در بخش مربوط به جامعه‌شناسی تاریخی از متن نظریه ساخت‌یابی گیدنز معتقد است در تمام طول تاریخ سه نوع جامعه عمده، یا سه نوع عمده فاصله‌گذاری زمانی-مکانی یا سه دسته اصول ساختاری، بروز کرده است:

نوع نظام اجتماعی	اصول ساختاری	نوع باز تولید
۱. جوامع قبایلی	سنن (اعمال جمعی) خویشیت تحریم‌های گروهی	التقاط انسجام اجتماعی و سیستمی
شکل غالب سازمان مکانی دسته‌ها و روستاها		
۲. جوامع منقسم به طبقات	سنت (اعمال جمعی) خویشیت سیاست- مبتنی بر قدرت نظامی اقتصاد- اتکا متقابل (پیوند عرضی و عمودی ناچیز)	تفکیک انسجام اجتماعی و سیستمی
شکل غالب سازمان مکانی همزیستی شهر و حومه		
۳. جوامع طبقاتی (سرمایه‌داری)	روال مندی خویشیت (خانواده) نظارت سیاست- قدرت نظامی اقتصاد- اتکا متقابل (پیوند عرضی و عمودی بالا)	تفکیک انسجام اجتماعی و سیستمی
شکل غالب سازمان مکانی فضای مصنوع		

(Giddens, 1984: 183)

با توجه به ملاحظه گیدنز مشخصاً امرای ترکمان به جوامع قبایلی تعلق دارند. اصول ساختاری این جوامع ناظر بر سنن، اعمال جمعی و خویشیت است. در آن سو سازمان‌دهی مکانی آن هم بیشتر مبتنی بر دسته‌های کوچ‌رو و نهایتاً روستاهاست. در مقابل اهل قلم به جوامع منقسم به طبقات تعلق دارند که اصول ساختاری این جوامع سنت، خویشیت، سیاست (مبتنی بر قدرت نظامی)، اقتصاد (با پیوند عرض و عمودی محدود) هستند. توان اعمال اقتدار قبیله در جایی که در آنجا «حضور» ندارد بسیار محدود است در مقابل توان اعمال و اقتدار جامعه منقسم به طبقات در جایی که در آنجا «حضور» ندارد بسیار بالاست. این واقعیت را به‌وضوح می‌توان در جنس ابزارهای اعمال سیاست هر یک از دوگروه اهل شمشیر و اهل قلم به نظاره نشست.

### هرات دوران سلطان حسین بایقرا

هرات به‌عنوان پایتخت تیموریان از موقعیت جغرافیایی ویژه‌ای برخوردار بود که از سمت شمال پذیرای جمعیت‌های ترک زبان جنگاور بود و از سمت جنوب پذیرای جمعیت‌های ایرانی فارس‌زبان کتابت‌پیشه به نحوی که در خود شهر نیز قدرت قلمرویی بود تقسیم شده میان این دو گروه (Barthold, 1962: 9). حکومت سلطان حسین بایقرا توانست بنا بر گفته دولت‌شاه سمرقندی با سرکوب راهزنان و آبادی کاروان‌سراها رونقی در روزگار خراسان ایجاد کند و باز از بخت خوش این سلطان در دوران همو با افزایش بارش‌ها و لبریز شدن منابع آبی وضعیت کشاورزی نیز «به مرتبه‌ای رسید که کیوان برترنشین فلک هفتمین بر جمع دهاقین روی زمین حاسد است و بازار خرمن سنبله از رشک این مزارع کاسد» (سمرقندی، ۱۳۱۸: ۵۴۰-۵۳۹). با توجه به این گشودگی و به لطف شهرتی که از دوران سلطان شاهرخ تیموری برای هرات ایجاد شده بود شهر برای مشتاقان تحصیل علم و دانش به کعبه می‌مانست که کسی برای تحصیل از آنجا به جای دیگری نمی‌رفت (Barthold, 1962: 28-29) و دانش‌دوستان بی‌شماری را از نقاط دوری چون تبریز (نوایی، ۱۳۲۳: ۶۵) برای کسب دانش و آزمون شانس خود در یافتن پشتیبانی خواجه‌ای دانش‌پرور به آنجا می‌رفتند. اجتماع اصحاب دانش و پژوهش در شهر به گونه‌ای بود به شکل‌گیری حلقه‌های ادبی فراوانی راه داده بود تا جایی که بنا بر قول سام میرزا، صاحب تذکره سامی، از دربار سلطان

حسین بایقرا دوازده هزار نفر «وظیفه» دریافت می‌داشته‌اند (سام میرزا، ۱۳۸۴: ۱۴). در همان حال در میان اغلب اهالی علم و دانش کمتر کسی یافت می‌شده که به واسطه رونق عرفان و تصوف سر در دامن مرشدی نداشته باشد و در این مسیر چند گامی تبع‌آزمایی نکرده باشد (یارشاطر، ۱۳۸۳: ۱۹)؛ به‌ویژه که در این وقت مولانا عبدالرحمن جامی به جایگاه قطب طریقت نقشبندی تکیه زده بود.

## ابزارهای سیاست در نزد امرای ترکمان و اهل شمشیر

### خون و طایفه

با توجه به ملاحظات آنتونی گیدنز ما مجموعه عناصر در دست هر سه جناح بازیگران سیاسی در صحنه سیاست هرات سلطان حسین بایقرا را در دو مقوله کلی «ابزار دشت» و «ابزار شهر» دسته‌بندی می‌کنیم. «ابزار دشت» از توان محدودی برای اعمال اقتدار در موقعیت‌های دوردست، جایی که صاحبانش در آنجا حضور ندارند، برخوردار است. در مقابل «ابزار شهر» دارای توان بسیار برای اعمال اقتدار در موقعیت‌های دوردست، فارغ از حضور یا عدم حضور صاحب آن است.

یکی از قوی‌ترین دسته ابزارهای دشت که در اختیار امرای ترکمان قرار داشت را می‌توان «خون و طایفه» دانست. امرای ترکمان به‌صورت پیش‌فرض معتقد بودند که رده‌بندی ۱۲ پله‌ای امیر تیمور از ایشان، ناموسی است که تعدی به آن را اگر نه غیر ممکن که باید نادر شمرد. امیر علیشیر نوایی وقتی از تقبل سمت منصب مهرداری دربار پوزش می‌طلبید از سوی سلطان منصبی بالاتر یعنی ریاست دیوان اعلی به او پیشنهاد می‌شود اما امیر علیشیر این منصب را هم نمی‌پذیرد و تصریح می‌نماید: «من حالا در جرگه اتکچیان (ندیم) سده سدره مقام انتظام دارم و صاحب‌منصبی نیستم و از جمیع امراء عظام به سریر سپهر احتشام نزدیکتر می‌نشینم هرگاه متصدی منصب امارت گردم مقرر است که بحسب توره بعضی از امراء برلاس و ارلات بر من تقدیم خواهند نمود» (خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۴: ۱۵۹). براساس ملاحظه زکی ولیدی توغان صف امرای مقدم بر امیر علیشیر تنها به این دو طایفه محدود نبوده بلکه نوایی به‌واسطه اصالت او یغور خود باید پس از کونگرات، ترخان، ارلات و برلاس می‌ایستاده (زکی ولیدی طوغان، ۱۳۷۷: ۴۴). اینجا سلطان فرمانی ویژه

صادر می‌کند که بر مبنای آن نوایی تنها ملزم به رعایت تقدم امرای برلاس در محضر سلطان می‌شده (خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۴: ۱۵۹). در جایی دیگری امرای ترکمان به این که مجدالدین محمد خوافی به واسطه منصب رسالت و پروانه داری در محضر سلطانی اجازه نشستن و کتابت داشته معترض می‌شوند. امیر حسن شیخ تیمور به عنوان سررتبه‌دار امرا به سلطان اعلام می‌کند که: «هرگز معهود سلاطین حشمت‌آئین نبوده که در وقتی که جمیع امراء و ارکان دولت دست خدمت بر بالای هم نهاده، بپای ادب ایستاده باشند جهت تمشیت مهمات ملکی و مالی تازیکی را پیش خود بنشانند». اینجا امیر علیشیر که در این مقطع هنوز وارد رقابت با مجدالدین نشده بود، در مقام دفاع از او اعلام می‌دارد که سلاطین هر عهد حق دارند با اتکا بر ضروریات عصر خود دست به «اختراعات» متناسب بزنند و الزامی به تبعیت صرف از سنن سلاطین گذشته ندارند (خواندمیر، ۲۵۳۵: ۴۰۱-۴۰۲).

### قزاقی‌گری

دیگر ابزار اعمال قدرت امرا و اهل شمشیر اتکا بر اصل «قزاقی‌گری» و «سنت جانشینی» بود. براساس سنت در میان دشت‌نشینان هرگاه قدرت در یک خانواده قرار گیرد آنگاه تمام اعضای ذکور آن خانواده دارای حق برابر برای ادعای اقتدار هستند؛ اصلی که درست در مقابل سنت جانشینی پدر و فرزند در جوامع شهری قرار می‌گیرد. به این نحو اقتدار و دربارهای کوچک هر یک از شاهزادگان تیموری «لطفی» از سوی سلطان حسین بایقرا نبود بلکه «حق» آنان به شمار می‌آمد. اعضای ذکور خانواده سلطنتی همه حق داشتند شانس خود را برای کسب قدرت آزمایش کنند. این فرایند معمولاً از یک دوران «قزاقی‌گری» یعنی دشت‌نشینی شاهزاده و تلاش برای گردآوری توان مالی و حمایت‌های ایلیاتی از شیوه‌های مختلف که غارتگری و توزیع غنیمت در صدر آنها قرار داشت، شروع می‌شد. امرایی که سلطان را در این دوران «قزاقی‌گری» همراهی کرده بودند می‌توانستند انتظار عنایات ویژه داشته باشند. نمونه برجسته این مورد جهانگیر برلاس بود که در دوران قزاقی‌گری سلطان حسین بایقرا حتی در بیابان‌های سوزان و بی‌سایه جسم خود را سایبان او می‌ساخت. جهانگیر برلاس در دوران سلطنت حسین بایقرا از توجه او مطلقاً محروم مانده بود و بر همین اساس به نزدیکی امیر علیشیر و سلطان حسادت برده چون امیر را در این



عدم عنایت سلطان مقصر می‌دانست، مدام از امیر بدگویی و غیبت می‌نمود. در پایان امیر، شر این جنگجوی فراموش‌شده را با اعطای منصب ولایت ترشیز از سر خود کوتاه کرد (واصفی، ۱۳۴۹: ج ۱، ۴۱۷-۴۲۱)؛ به جانب دیگر این رویداد در بخش مربوط به اهل قلم خواهیم پرداخت.

### سنت جانشینی

اما مبتنی بر اصل جانشینی همه شاهزادگان تیموری دربارهای کوچکی داشتند که در آن‌ها به استقلال رفتار می‌کردند. این واقعیت متقابلاً فرصتی بود برای علما و امرا جهت یافتن حامی و برای شاهزادگان جهت جذب مهره‌های اهل شمشیر و اهل قلم تا در بازی سیاست وزن بگیرند. سید غیاث‌الدین مشهدی یکی از صاحبان منصب صدر در دربار سلطان حسین بایقرا وقتی با پاکسازی قوام‌الدین نظام‌الملک وزیر بزرگ و دستگاه او مواجه می‌شود و حامی خود را از دست‌رفته می‌بیند به دربار بدیع‌الزمان در بلخ پناه می‌برد البته بدیع‌الزمان او را عنصر مفیدی نمی‌یابد و وی را به دربار ابوالمحسن میرزا در مرو حواله می‌دهد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۲۴). نمونه مشابه دیگر هم غیاث‌الدین جمشید قاینی است که او هم عضو دستگاه قوام‌الدین نظام‌الملک بود. او بر «مسائل شرعی و کتابت صکوک و سجلات و قوفی تمام داشت و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور چندگاه ماکولات خاصه آنحضرت را بحیله شرعی از شایبه شبیه و حرمت بسرحد حلیت میرسانید بنا برآن بحلالی ملقب شد». با وجود این جایگاه، وی هم بعد از سقوط دستگاه قوام‌الدین نظام‌الملک مغضوب سلطان می‌شود و پس از مرگ سلطان به دربار بدیع‌الزمان میرزا پناه می‌برد (همان: ۳۲۴). در هر دوی این موارد با وجود کدورت خاطر سلطان و مقرب‌الحضرت او امیر علیشیر از این دو خواجه، آن‌ها توانستند با پناه بردن به دربارهای شاهزادگان، خاندان و بخشی از اموال خود را از خشم سلطانی محفوظ دارند.

البته تکیه بر «قزاقی گری» یا «اصل جانشینی» همیشه هم قرین به موفقیت نبود. وقتی وزیر بزرگ پیشین مجدالدین محمد خوافی قبل‌تر تلاش کرده بود از دم تیغ پاکسازی قوام‌الدین نظام‌الملک جان سلامت به در ببرد به محمد بن برندق برلاس، از امرای محبوب سلطان، پناه برد اما سلطان حسین بایقرا، هم مجدالدین و هم برندق را دستگیر کرده به

زندان انداخت. بعدتر اولی با پرداخت ۲۰ هزار دینار آزادی خود را خرید و دومی هم بعد از تحمل یک‌سال‌ونیم حبس در قلعه اختیارالدین هرات مجدد مورد عنایت قرار گرفت (Barthold, 1962: 53).

## ابزارهای سیاست نزد اهل قلم

### تشکیل حلقه

با توجه به موقعیت شهر هرات که در بالاتر به آن پرداخته شد، طبیعی بود که گروه‌های متعددی از نخبگان فرهنگی و سیاسی بخت و اقبال خود را در آن شهر می‌جستند. اهل قلم و دبیران سطح اول دربار سلطان حسین بایقرابی تردید از این واقعیت غافل نبودند. به این ترتیب هر یک از خواجگان عالی‌مقام دست به تشکیل حلقه‌هایی از نخبگان به محوریت خود می‌زدند که یکی از کارکردهای آن‌ها قطعاً سیاسی بود. این حلقه‌ها قبل از هر چیز تمرکزی هنری-ادبی داشت و در بین آن‌ها علوم زمانه حضور پررنگی نداشتند. باب فلسفه تقریباً بسته بود. البته در همان حوزه‌های هنر و ادبیات هم آنچه انجام می‌شد بیشتر استقبال از آفرینش‌های اعصار سلجوقی و ایلخانی بود و ابتکاری به چشم نمی‌خورد (پارشاطر، ۱۳۸۳: ۳). ارزش شاعر شناخته شدن در آن روزگار تا حدی بالا گرفته بود که نوایی در تذکره *مجالس‌النقائس* از مولانا هوایی نامی سخن می‌گوید که با اتکا به اندک ذوق خود در نقاشی، اشعاری را که می‌سرود روی کاغذ تذهیب شده می‌نگاشت و به مردم می‌داد تا «شهرت یابد» (نوایی، ۱۳۲۳: ۴۲ و ۴۳). درعین‌حال داشتن حامی و وابسته بودن به یک حلقه هم چنان اهمیت حیاتی داشت که یک نخبه هنری یا ادبی تقریباً بدون تعلق به یک محفل از معاش روزمره خود عاجز می‌ماند؛ سرنوشتی که مسعود قمی شاعر قربانی آن شد و در شکایت از آن مناظره «تیغ و قلم» را سرود تا تاکید کند قلم در سایه تیغ است که بقا و دوامی دارد (محمدی و حسینی، ۱۳۸۷: ۲۸).

با این مقدمات پیوستن به محافل پیچیدگی‌های پیدا کرد تا حدی که به یک تخصص تبدیل شده بود. حلقه امیر علیشیر گویاترین نمونه در دسترس ما است. در حلقه او هیچ چیز به اندازه فن سرودن معما نشانگر سلطه ادبی و هوشمندی فرد دانسته نمی‌شد. افرادی که طمع پیوستن به حلقه امیر را داشتند در جستجوی کتب معما از هم سبقت می‌گرفتند و

کسانی که چنین کتبی داشتند آن را با دقت از دست رقبای احتمالی دور نگه می‌داشتند (واصفی، ۱۳۴۹: ج ۱، ۳۷۴). علیشیر نوایی برای حلقه خود به صورت ویژه در پی جذب نخبگان بود. او مولانا صاحب را مامور کرده بود که افراد مستعد در فنون مختلف را که در سطح شهر هرات می‌بیند در محفل او حاضر سازد. روایت زین‌الدین محمود واصفی صاحب *بدايع الوقایع* در مورد تجربه تشریفش به حلقه امیر نمودی زنده و روشن از این امر است. مولانا صاحبی بعد از آزمون اولیه واصفی را شایسته حضور در حلقه امیر می‌شناسد و گزارش او را به امیر می‌دهد. سپس به واصفی خبر می‌دهد که آماده باشد تا روز بعد با دو تن دیگر وی را به حلقه امیر ببرد و درعین حال به واصفی جوان هشدار می‌دهد «صحبت میر حیرت‌افزا و دهشت‌انگیز است ... مبدا که معمائی خوانده شود و نیابی، موجب شرمندگی و انفعال من شود». واصفی ذکر می‌کند که آن شب را تا صبح نتوانسته بود بخوابد اما روز بعد نتیجه تشریف موفقیت آمیز بود و امیر او را به عنوان عنصری مستعد شناسایی کرد (واصفی، ۱۳۴۹: ج ۱، ۳۹۰). این دستاورد کوچکی برای واصفی نبود. دولت‌شاه سمرقندی صاحب معروف تذکره الشعرا قصیده‌ای بلند به امید عضویت در حلقه امیر علیشیر سرود اما تنها پاداشی که دریافت کرد این بود که امیر نام او را در *مجالس النفائس* ذکر کرد و تاکید نمود انسانی عالی‌نسب است که به کمی درآمد رضاداده و در گوشه‌ای خود را وقف مطالعه ساخته است (Barthold, 1962: 66); مانند همین بی‌توجهی در حق معین‌الدین محمد اسفزاری صاحب *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات* نیز واقع شده با این تفاوت که از وی با داشتن پدری شاعر و با وجود دست چیره‌ای که خود وی در نثر و خطاطی داشته و نوشتن یک اثر ماندگار در مورد تاریخ هرات، به طور کلی در *مجالس النفائس* هیچ نامی ذکر نشده. اسفزاری در حلقه قوام‌الدین نظام‌الملک خوافی که بعدها رقیب امیر علیشیر شد، عضویت داشته و همین ویژگی کافی بوده تا تصمیم‌گیری در مورد او برای امیر آسان باشد (اسفزاری، ۱۳۳۸: مقدمه، ج ۱، ۹). درعین حال در حلقه نوایی ادبایی چون مولانا سیفی، مولانا آصفی، مولانا هلالی، مولانا قراضه شیرازی و مولانا قبولی عضویت داشتند که امیر با وجود تمام مشغله‌های به‌طور ویژه به تکریم و پرورش قوای فکری آن‌ها مشغول بود و به شخصه اشعار ایشان را تصحیح و داوری می‌کرد (عبدالله، ۱۳۴۶: ۳۱). اگر به این واقعیت یک‌بار دیگر توجه شود که بیان هر چیزی در هرات آن عصر در قالب شعر و نظم صورت می‌پذیرفته آن

وقت روشن می‌گردد داشتن چنین حلقه‌ای می‌توانسته در ایجاد اشراف اطلاعاتی برای سرپرست آن قویاً مفید به فایده باشد؛ چنان که انتشار اخبار در سطح جامعه و متقابلاً جمع آوری اخبار از کوچکترین تحولات و تبدلات جامعه به بهترین وجه از مسیر آن ممکن می‌شده. وقتی امیر علی شیر نوایی در سال ۵۸۹۲ ق. تفقد سلطان حسین بایقرا را از دست داد و برای یک سال محترمانه به استرآباد به حاکمیت فرستاده شد که به نوعی تبعید بود، درویش علی کتابدار برادر امیر این تنزل برادر را از قدرت گیری مجدالدین محمد خوافی دید پس توطئه‌ای ترتیب داد و در بلخ تحصن نموده نمایندگان حکومت سلطان را از آن بیرون راند تا «خاقان منصور را متنبه سازد» که اگر جلوی اعتلای قدرت مجدالدین گرفته نشود این امر مایه «سلوک طریق خلاف خواهد شد». (خواند میر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۱۸۹-۱۸۸).

در نقطه مقابل می‌توان سرنوشت مجدالدین محمد خوافی را ملاحظه کرد که وقتی برای آخرین مرتبه مغضوب سلطان شد مستقیم به مولانا عبدالرحمن جامی مراجعه کرد تا با شفاعت خود، خوافی را از شکنجه‌های بازرسان و مواخذه‌گران مالی که سلطان بعد از عزل بر او مسلط ساخته بود رهایی بخشد (نوایی، ۱۳۸۱: ۳۸ و ۳۹). جامی نیز از سفارش در حق مجدالدین خودداری نکرد؛ اما جامی همان مرشدی بود که به علیشیر نوایی در مواقع دلزدگی اش از کار سیاست و دستگاه سلطان چنین تسلی می‌داد: «قبول سخن در آن حضرت (امیر) نعمتی بزرگ است ... و اگر ناگاه از مهر این شغل عیاداً بالله طبع لطیف را گرانی حاصل‌آید و خاطر شریف را پریشانی روی‌نماید، تحمل آن گرانی را در کنه حسنات وزنی عظیم خواهد بود و مصابرت بر آن پریشانی را در جمعیت اسباب سعادت دخیلی تمام» (جامی، ۱۳۸۳: ۱۰۰).

### ذخیره و اعطای/ممانعت از اعطای مناصب

دیگر ابزار مهم اهل قلم برای بقا در میدان سیاست ذخیره‌سازی مناصب و سپس اعطای آن‌ها یا جلوگیری از اعطای آن‌ها به فراخور موقعیت بود. به‌عنوان یک پیش‌زمینه قبل از صحبت از این ابزار باید یک‌بار دیگر یادآور شد که در نظام حکومتی دیوانی تیموریان بی‌نظمی و بی‌ربطی اصلی بود رایج که اغلب به جای اصلاح آن، همه افراد دخیل حتی شخص سلطان نیز سعی داشتند منافع خاص خود یا جناح خود را از آن استخراج کنند (بُوات،

۱۳۸۴: ۱۳۴). جهانگیر برلاس به‌عنوان یکی از امرای طوایف سابقه‌ای طولانی در همراهی سلطان در دوران قزاقی‌گری‌اش داشت به‌طوری‌که گفته شد در بیابان‌های سوزان ماوراءالنهر و ترکستان تن خود را سایه‌بان سلطان می‌ساخت. او در دوران تخت‌نشینی سلطان حسین بایقرا به فراموشی سپرده شده بود. جهانگیر برلاس یکی از عوامل پر رنگ در این بی‌منزلی خود را امیر علیشیر نوایی می‌دانست پس تا می‌توانست به شکایت و بدگویی از او در اطراف و اکناف می‌پرداخت. امیر علیشیر نوایی برای آنکه کار این عنصر مطرود اما مزاحم را یکسره کرده باشد برای او از سلطان حسین بایقرا منصب حکومت ولایت ترشیز را دریافت کرد. جهانگیر برلاس گمان برد که نعمتی بزرگ از امیر علیشیر در حق او صادر شده اما امیر این کار را با شناختی از طبع تندخو و غوغاگر مردم ترشیز داشت انجام داده بود. در دوران حکومت جهانگیر برلاس هر موقع مردم ترشیز به دادخواهی از حکومت بد او به نزد امیر علیشیر می‌آمدند وی آن‌ها را به‌تندی از خود می‌راند. جهانگیر برلاس این امر را حمایت امیر تلقی کرده بر جسارت خود می‌افزود. در نهایت خود مردم ترشیز دست به اقدام‌زده و جهانگیر برلاس را به قتل رساندند و امیر علیشیر را از وی فراغت بخشیدند (واصفی، ۱۳۴۹: ج ۱، ۴۱۷-۴۲۱). البته همیشه هم امیر علیشیر تا این حد پیش نمی‌رفت. جایی دیگر سید شمس‌الدین محمد اندجانی ملقب به میر سربرهنه در دربار سلطان حسین به مقام صدر یا نظارت اوقاف و امور سادات منصوب شد. از آنجاکه این منصب از گردش مالی بالایی برخوردار بود، منصب‌داران آن خیلی زود یا واقعا دست به فساد مالی می‌زدند یا متهم به فساد مالی می‌شدند. میر سربرهنه هم از قاعده استثنا نبود و وقتی معزول شد امیر علیشیر را در عزل خود صاحب نقش می‌دانست. امیر علیشیر که ظاهراً در این امر نقشی نداشت برای متوقف کردن بدگویی‌ها و بدخواهی‌های میر سربرهنه دوباره مقام صدر را برای او از سلطان اخذ کرد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۲۲). استفاده از ذخیره مناصب توسط امیر علیشیر به سطح کارگزاران حکومتی محدود نبود و او را شاید بتوان تنها فردی دانست که این ظرفیت را در روابط میان سلطان و فرزندان او نیز به انجام می‌رساند. از آنجاکه بدیع‌الزمان میرزا همیشه رابطه پر افت و خیزی با پدرش سلطان حسین بایقرا داشت کمتر سالی در سلطنت حسین بایقرا می‌گذشت که طی آن بدیع‌الزمان ایجاد مسئله و اعلام مخالفت نکند. در یکی از این موارد امیر علیشیر در مقام میانداری حکومت سیستان و فراه را برای بدیع‌الزمان دریافت کرد

تا او را از صرافت شورش در منطقه قندوز بیندازد (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ج ۸، ۵۴۰۴)؛ اما شاید طولانی‌ترین مورد بهره برداری از ابزار بازی با اعطای یا عدم اعطای منصب را بتوان در رفتار امیر علیشیر با مجدالدین محمد خوافی مشاهده کرد. مجدالدین محمد خوافی از دبیران مورد علاقه سلطان بود که یک نوبت به ریاست دیوان‌اعلی منصوب شد. به طور کلی او شخصیتی سرسخت و منظم به لحاظ اداری مالی معرفی شده که طوری به امور حکومت می‌پرداخت که طی آن از «هیچ فردی رشوه نگرفته‌اند و تصرف ننموده‌اند» (عقیلی، ۱۳۶۴: ۳۵۱ و ۳۵۲). قوام‌الدین نظام‌الملک و خواجه افضل‌الدین محمد در مشارکت با امیر علیشیر توانستند مجدالدین محمد خوافی را از دیوان‌اعلی به زیر کشیده و پس از واداشتن او به پرداخت ۶۰ هزار دینار به تصدی شراکتی منصب پروانچی‌گری محدود نمایند (خواندمیر، ۲۵۳۵: ۴۰۴-۴۰۵). حتی تا ۹ سال بعد سلطان حسین با یقرا اراده داشت با دیگر موقعیت مجدالدین خوافی را ارتقا دهد ولی امیر علیشیر نوایی به شکلی خستگی‌ناپذیر «تجویز معنی نمی‌فرمود» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۱۸۰). تا این که بالاخره ماجرای گماشتن امیر به حکومت استرآباد در ۸۹۲ ه.ق. پیش آمد و مجدالدین محمد خوافی مجدد به ریاست دیوان بزرگ امارت رسید. این بار مجدالدین محمد بود که به محض مواجهه با درخواست افضل‌الدین محمد جهت منصوب شدن به محاسبات مالیاتی استرآباد این منصب را به رقیب سابق خود عطا کرد تا در نبود او با راحتی بیشتری از او و احتمالاً جناح او نزد سلطان غیبت کند (همان: ۱۸۱).

### توزیع پول و سطح ثروت

در دنیای پیشامدرن محدودیت منابع فلزات به خصوص فلزات گران‌بها ارتباط مستقیم با میزان در دسترس سکه و پول نقد داشته است. از این رو می‌توان گفت که کمبود پول نقد در اعصار پیشامدرن یکی از مشکلات روزمره در دربار هر حکومت‌گری به شمار می‌آمده درست مانند قحطی‌های دوره‌ای، همه‌گیری‌ها و مدعیان بزرگ و کوچک برای تخت سلطنت. یک دیوانی هوشیار برای تضمین موقعیت خود باید بزنگاه درست و میزان لازم توزیع پول را شناسایی می‌کرد.

پرهیز از توزیع پول هم می‌توانست صدمات جبران‌ناپذیری به دنبال داشته باشد و هم

سلطان را نسبت به انباشت مالی کارگزاران خود بدبین کند. امیر حاجی پیر بکاول از ملازمان سلطان حسین بایقرا روزی به امیر علیشیر نوایی هشدار داد که سلطان نسبت به او اظهار بدبینی کرده و حتی با این که امیر بیست قدم از پی تخت روان بکاول دوید، بکاول به او توضیحی نداد که جزئیات ماجرا چه بوده است. بعد از پرسش و بازرسی روشن شد حرف بکاول پایه و اساسی نداشته و تنها قصد تحقیر امیر در میان بوده است. امیر به نوبه خود در روز مناسبی به حضور سلطان رسید و وانمود کرد که از بیرون شهر می‌آید. وقتی سلطان از امیر در مورد اوضاع و احوال پرسش نمود او هم گزارش داد که بر دروازه شهر امیر حاجی پیر بکاول را در حالی دیده که جوانان زیبارو او را بر تخت روان می‌برده‌اند و گروهی دیگر از جوانان که پارچه‌هایی از طلا و نقره و چینی و پیاله‌هایی از لعل و فیروزه و زبرجد و یاقوت در دست داشتند. امیر اظهار شغف می‌کند: «که ملازمان پادشاه ما را [این] اساس و تجملی دست داده که کیکاوس و افراسیاب و خسرو پرویز و بهرام و سلاطین عظام و خواقین ذوی‌الاحترام را میسر نبوده.» سلطان بی‌درنگ مأموران خود را فراخواند و به آن‌ها دستور داد خانه بکاول و همه نزدیکان وی را به شکلی غارت کنند که چیزی که بتوان نام «شیء» بر آن گذاشت در آن باقی نماند (واصفی، ۱۳۴۹: ج ۱، ۴۲۴-۴۲۳).

اردوی کشی‌های سلطنتی معمولاً از زمان‌هایی بودند که ذخایر پولی سلطان را به سرعت تحلیل می‌بردند. دیوانی هوشیار می‌توانست در این مواقع ارزش خود را به سلطان اثبات نماید. در یکی از اردو کشی‌های سلطان حسین بایقرا که اردو از بلخ به هرات آمد و قصد ادامه حرکت به سمت قندهار داشت، امیر علیشیر در فاصله توقف اردو در هرات بیست و پنج تومان سکه نقره، هزار من ابریشم و هزار خروار غله پیشکش کرد (خواندمیر، ۱۳۷۸: ۱۳۶). باز در سال ۹۰۶ ه.ق. سلطان در سفر مازندران درخواست ۱۰۰ هزار دینار پول نقد به هرات فرستاد که بی‌معطلی نیمی از این مبلغ را امیر علیشیر تهیه نمود و ارسال کرد (همان: ۱۳۷). این هدایا سلطان را از وفاداری وابستگان و تعدیل انباشت ثروت آن‌ها مطمئن می‌کرده است.

یک دیوانی هوشیار توزیع پول را صرفاً هم به شخص سلطان محدود نمی‌کرده بلکه مراقب بوده که دامنه مطمئنی از اطرافیان سلطان هم از این دست‌ودل بازی بهره‌مند گردند.

عامل اموال امیر علیشیر یک ده را در استرآباد به بدیع‌الزمان میرزا هدیه کرد و بعدتر خود امیر هم ذخیره غله خود در سبزوار را به اردوی بدیع‌الزمان میرزا واگذار کرد. خواندمیر در مکارم/اخلاق به روشنی این توزیع به موقع اموال را یکی از عوامل بقای طولانی‌مدت امیر در دربار تیموریان دانسته است (همان: ۱۳۴). مجدالدین محمد خوافی رقیب امیر علیشیر هم متوجه اهمیت توزیع پول و اموال بود اما آن را به هوشمندی امیر علیشیر به انجام نمی‌رساند. مجدالدین در وزارت خود که از آن به‌عنوان دورانی از حاکمیت نظم و قاعده بر امور دولتی یاد شده است، دقیقاً همان چیزی که برای تیموریان آزردهنده بود، به‌خوبی زارعین و لشکریان را با خود همراه ساخت اما معلوم نیست به چه دلیل بر منابع امرای ترکمان، مقربان سلطان و دبیران سخت‌گرفت (خواندمیر، ۲۵۳۵: ۴۰۳ تا ۴۰۸). در جایی دیگر مجدالدین برای ساکت کردن درویش علی کتابدار که با تبعید برادرش امیر علیشیر به استرآباد، در بلخ علیه او خروج کرده بود بهتر دید با بخشیدن خلعت و مبلغ ۱۰۰ هزار دینار به درویش علی مزاحمت او را از سر خود کوتاه گرداند و انگیزه مخالفت مجدد را از او بگیرد (Barthold, 1962: 51). خیلی زود مشخص شد که این بخشایش پول دور ریختن منابع بوده. درحالی‌که مجدالدین اینطور منابع خود را هدر می‌داد امیر علیشیر می‌دانست که بهتر است از باب «نیازمندی و تبرک» هدایایی نقدی و جنسی را به‌واسطه خواجه محمد دهدار به مولانا عبدالرحمن جامی تقدیم کند و همزمان چشم خود را به روی ناخونک‌هایی که خواجه دهدار به‌عنوان «پول‌پا» به این هدایا می‌زد، ببندد (نوایی، ۱۳۸۱: ۱۸). بر همین اساس بود که امیر در سفر اردو سلطنتی از بلخ به هرات و از آنجا به قندهار که بالاتر به آن اشاره شد، غیر از هدایایی که به سلطان رساند از روی فراست «صد هزار دینار دیگر پیشکش حرمها و مخدوم زادگان و هدیه امرا و ارکان دولت» نمود (خواندمیر، ۱۳۷۸: ۱۳۶).

### غارت و تبعید

آخرین ابزار سیاست‌ورزی دیوانیان در دربار تیموری که در قالب این مقاله بررسی خواهد شد توسل به غارت و تبعید است. ماهیت غارت مشخصاً انهدام بنیه مالی رقیب جهت هرگونه فعالیت مجدد در چرخه سیاست است؛ اما مسئله تبعید در دنیایی که هنوز قرن‌ها با عصر ارتباطات فاصله داشت و در آن بعد زمانی به شدت معنادار بود می‌توانست اطمینان



خاطر عمیقی را نسبت به خارج شدن رقیب از گود سیاست فراهم آورد. در طول تبعید سال ۸۹۲ ه.ق. امیر علیشیر نوایی به استرآباد، خواجه مجدالدین محمد خوافی دست به پراکنده ساختن هواداران وی زد. هر چند مجدالدین ابتدا از عزیمت افضل‌الدین محمد به استرآباد به‌عنوان مأمور محاسبات مالیاتی آن دیار حمایت کرد چون در غیبت وی راحت می‌توانست او را از چشم سلطان بیندازد اما خیلی زود به فکر حذف کامل او افتاد. وقتی قطعیت این نیت از طریق خواجه محمد دهدار روشن شد و ماموران حکومتی هرات مدام برای فراخواندن افضل‌الدین محمد به استرآباد تردد می‌کردند، افضل‌الدین خودخواسته بعد مکانی تبعید خود را بیشتر کرد و به تبریز تحت سلطه آق قویونلوها رفت. آنجا نیز برای مدتی طولانی باقی نماند و به قصد حج به حجاز عزیمت کرد (خواندمیر، ۲۵۳۵: ۴۳۴-۴۳۵). وقتی با بازگشت امیر علیشیر نوایی از تبعید، دولت مجدالدین محمد خوافی هم افول کرد به‌واسطه همان سخت‌گیری‌ها و قانون‌مندی‌ها که در دوره وزارت خود به خرج داده بود یک بازجویی سنگین از او ترتیب داده شد. همه اموال او تا فلس آخر نقد شد و اطمینان حاصل گردید چیز بیشتری از او به دست نمی‌آید. سپس سلطان دستور داد که آسیبی به جان او نرسد و الا مسببان به بدترین وضعی مجازات خواهند شد. این دستور مخالفان مجدالدین را هوشیار کرد که احتمالاً سلطان قصد دارد یک بار دیگر هم به وی فرصت خدمت بدهد برای همین آن‌ها هم گزینه تبعید را برای مجدالدین به کار انداختند و هدف خود را غیر مستقیم عملی ساختند. آن‌ها به مجدالدین گفتند اگر تعهد مبلغی سنگین را به گردن بگیرد وی را برای گردآوری مبلغ و انجام تعهد خود آزاد خواهند کرد. مجدالدین بعد از مدت‌ها بازجویی و شکنجه تعهد را پذیرفت اما نتوانست مبلغ را فراهم آورد. ساده بود ابتدا از خراسان پا به فرار گذاشت و سپس در بیابان‌های کرمان خود در کاروانی از «مردم فرنک» جا زد و به قصد حج به سمت حجاز عزیمت نمود و در پایان در منزل تبوک از دنیا رفت (همان: ۴۱۸). خواجه نظام‌الملک قوام‌الدین اما به اندازه مجدالدین محمد خوش شانس نبود. وقتی از چشم سلطان افتاد امیر علیشیر نظر مثبت خود را با حذف او و خاندانش اعلام نمود پس دستور غارت عمومی وی و اطرافیان و وابستگانش اعلام شد از خانه این وزیر سابق «چندان زر و جوهر و کتب شریفه و اقمشه نفیسه و اسبان راهوار و اشتران باربردار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و گلیم‌ها و زیلوچه‌ها ابریشمین و اجناس مصر و روم و فرنک و چین [...] بحصول

پیوست که شرح آن به تحریر بنان و تقریر خامه دو زبان میسر پذیر نیست» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۲۱۹).

## ابزارهای سلطان برای اعمال قدرت

### شراکت

سلطان حسین بایقرا در ۶-۷ سال نخست سلطنت خود نمازش ترک نمی‌شد، روزهای دوشنبه و پنجشنبه جلسات منظم با علما و دیوانیان داشت و آن قدر قانون مدار بود که پسر خود را برای جرمی که مرتکب شده بود به محکمه سپرد. پس از پایان این مدت او دیگر تمام بعدازظهرها را به شراب‌خواری اختصاص داد، رماتیسم مفصلی هم وی را از نماز و روزه معاف کرده بود و سرگرمی‌های موردعلاقه‌اش شد پرورش بز، کبوتر و تماشای جنگ خروس‌ها. از پی این تغییر احوال سلطان در سطح جامعه هم شراب‌خواری و عیاشی سکه رایج محافل شد (ثوات، ۱۳۸۴: ۱۲۸). با توجه به سنت تیموری و با احوال جدید سلطان به‌هیچ‌وجه عجیب نبود که او سیاست خود را بر عزل و نصب زودبزه‌زود وزرا و دیوانیان قرار داد و همواره ۴-۵ نفر را در یک منصب واحد شریک می‌کرد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۲۸). جایگاه مهم و پردرآمد صدر که مقام نظارت بر امور سادات و اوقاف است نمونه روشنی از این سیاست را پیش ما مجسم می‌سازد چرا که به‌واسطه شمار زیاد سادات در خراسان «پیوسته دو سه کس از معاضم و سادات» در آن منصب شریک می‌شدند. قطب‌الدین محمد خوافی در مقام صدر به فساد مالی متهم شد و عزل گردید اما پس از رساندن ۱۵۰ هزار دینار به سلطان باز به همان مقام منصوب شد (همان: ۳۲۱). خواجه کمال‌الدین حسین کیرنگی که گفته می‌شد «یک من بار از منصب صدارت طمع نکرد» اما باز هم مورد هدف اهل بغض و حسد قرار گرفت و مجبور شد مبالغ کلی به دربار تحویل دهد (همان: ۳۲۲). این نمونه موجب ایجاد این تردید می‌شود که شاید اصلاً منصب صدارت دامی جهت تأمین پول نقد برای سلطان بوده و همیشه افرادی مامور به اتهام‌زنی به صاحب این منصب در خدمت سلطان بوده‌اند. در جایی هم که شخصیتی مثل مجدالدین محمد خوافی کوشیده بود در مقام وزارت به امور سروسامانی دهد هنگام عزل و بازجویی به‌واسطه پیامدهای همین تلاش مواخذه می‌شد؛ مثلاً از او بابت مواخذه فلان مقام حکومتی پرسش می‌شد و او پاسخ می‌داد

که به واسطه خیانت در امانت ۸۰ عملدار که تحت امر آن مقام بوده‌اند او را مجازات کرده است. یا بازخواست می‌شد چرا در یک روز ۷۰۰ پروانه را مهر کرده و به دست مراجعین داده و او پاسخ می‌داد چون سلطان دستور داده بود اموری که مصلحت دولت و لشکر و رعیت در آن است را به تشخیص خود دستور صادر کنم (خواندمیر، ۲۵۳۵: ۴۱۳).

### عنایت خاصه/سلب عنایت

در شرایط آشوب که خود سلطان یکی از مودیان آن بود یک ابزار ویژه برای اعمال سیاست از سمت او معنی پیدا می‌کرد و آن «عنایت خاصه» بود. وقتی سلطان قصد کرد علاالدین علی باخرزی را که اولین وزیر دوران سلطنت او بود از قدرت کنار بگذارد این کار را به توهین‌آمیزترین شکل ممکن انجام داد. به این شکل که روزی در بار عام درباریان که وزیر هم در پیشگاه سلطان ایستاده بود دستور داد دستار وزیر را به گردنش انداخته کشان کشان به زندان ببرند و واقعاً هم تمام سی‌سال آینده را آن وزیر بخت‌برگشته در زندان گذراند (عقیلی، ۱۳۶۴: ۳۹۷). باز وقتی می‌خواست امیر علیشیر را بعد از صانعی راضی به دریافت پست وزارت کند بدون تعارف و هراس از برداشت دیگران «جمع امرا را در میان انداخت» (همان: ۳۶۲-۳۶۳). هنگامی که نوبت به وزارت مجدالدین محمد خوافی رسید سلطان القاب «معمداً السلطنه و موتمن‌المملکه» را برای او صادر کرد و دستور عام صادر کرد که هیچ شخصی «تشخیص مهمات» مملکت را «بی وقوف و شعور آن جناب» و بدون دریافت «رای صواب نمای» مجدالدین محمد نباید به انجام برساند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۱۸۱) و با همه این احوال سرنوشت مجدالدین محمد شد آنچه در بند قبلی آمد. باز وقتی سلطان قصد داشت از وزارت قوام‌الدین نظام‌الملک رهایی پیدا کند به امیر علیشیر مراجعه کرد و تاکید نمود با توجه به محبتی و عنایت خاصه‌ای که در حق او دارد حاضر است قوام‌الدین را به خاطر دشمنی که با امیر دارد از منصب صدارت خلع کند. وقتی امیر علیشیر اعلام کرد نمی‌خواهد مسبب سقوط و تعقیب قوام‌الدین باشد، سلطان به سراغ بهانه دیگری رفت که همانا وضعیت نابسامان خزانه و ازدیاد مالیات‌گیری از مردم هرات بود. البته این بهانه اخیر هم به نوعی از خود خانواده سلطان ناشی می‌شد چون فرزندان سلطان مالیات قلمروهای خود را به دربار ارسال نمی‌کردند (خواندمیر، ۲۵۳۵: ۴۲۶-۴۲۹). سلب عنایت

خاصه سلطان شامل حال امیر هم شد. امیر علیشیر نیز که سلطان خود را با او در «رابطه اتصال و یک جهتی» می‌دانست و «رضاجویی خاطر شریف» را از مهمترین دغدغه‌های خود (یارشاطر، ۱۳۸۳: ۳۹۸) و امیر علیشیر هم اعطای لقب «مقرب‌الحضرت خاقانی» را نشانه‌ای از جایگاه بی‌بدیل خود نزد سلطان (خواندمیر، ۲۵۳۵: ۴۲۸) در سال ۸۹۲ ه.ق. برای یک سال به حکومت استرآباد فرستاده شد که نوعی تبعید محترمانه بود. بارتولد این رویداد را با هزینه‌های فعالیت‌های عمرانی امیر علیشیر که موجب تهی‌شدن خزانه سلطان شده بود بی‌ربط نمی‌داند (Barthold, 1962: 46): فعالیت‌های که شامل مدارس، ۱۵ خانقاه، ۵۲ رباط، ۱۹ حوض، ۱۶ پل و ۹ حمام می‌شد (عبدالله، ۱۳۴۶: ۱۷ و ۱۸).

### نتیجه‌گیری

چنان که ملاحظه شد حتی تیموری پژوهان سرشناسی چون رویمر و فوربس منزه هم از تشکیلات، رتبه و رده‌ها در دربار تیموریان با تردید جدی سخن می‌گویند. به نظر می‌آید ترسیم دقیق سازمان حکومتی برای تیموریان اهمیتی نداشته چون آن‌ها از التقاط سنت سیاسی شهر و سنت سیاسی دشت و آشوبی که از این مسئله ناشی می‌شد بیشتر بهره می‌برند تا توضیح و تشریح آن؛ بنابراین در ترسیم فعالیت سیاسی سه جناح عمده دربار سلطان حسین بایقرا پرداختن به ابزارهای سیاسی که در اختیار آن‌ها بود روشنگرتر خواهد بود تا قوانین و قواعد مدون سیاست. به این ترتیب اهل شمشیر بیشتر روی «خون و طایفه»، «فزاقی‌گری» و «جان‌شینی» حساب می‌کردند. ابزارهایی که بیشتر ریشه در دشت داشتند. اهل قلم دامنه گسترده‌تری از ابزارهای سیاسی را به کار می‌گرفت از جمله «تشکیل حلقه»، «ذخیره‌سازی و اعطا/جلوگیری از اعطای منصب»، «توزیع پول و سطح ثروت» و نهایتاً «غارث و تبعید». ابزارهای اهل قلم بیشتر ریشه در شهر داشت اما به هیچ‌وجه محدود به آن باقی نمی‌ماند. شخص سلطان هم با اتکا بر مهمترین ابزار سیاسی اش «عنایت خاصه/سلب عنایت» و «شراکت» به بهترین شکل منافع خود را به پیش می‌برده.

## منابع و مأخذ

### کتابها

- اسفزاری، معین‌الدین (۱۳۳۸)، *روضات‌الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، تصحیح: سید محمد کاظم امام، ج ۱، تهران، دانشگاه تهران.
- بوات، لوسین (۱۳۸۴)، *تاریخ مغولان*، ترجمه: مسعود بهنفری، تهران، آزاد مهر.
- تتوی، قاضی احمد، آصف خان قزوینی (۱۳۸۲)، *تاریخ الفی*، مصحح: غلامرضا طباطبایی مجد، ج ۸، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- تیمور گورکانی (۱۳۴۲)، *تذکرات*، تصحیح ابوطالب حسینی تربتی، تهران، کتابفروشی اسدی.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۸۳)، *منشآت جامی*، تصحیح عبدالعلی نور احراری، تربت جام، شیخ الاسلام احمد جام.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۸۰)، *حبیب‌السیر*، ج ۴، به کوشش: جلال‌الدین همایی، تهران، خیام.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۷۸)، *مکارم‌الاخلاق*، تصحیح: میر هاشم محدث، تهران، میراث مکتوب.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۲۵۳۵)، *دستورالوزرا*، به تصحیح سعید نفیسی، تهران، اقبال.
- عقیلی، سیف‌الدین (۱۳۶۴)، *آثارالوزراء*، به کوشش میر جلال‌الدین محدث ارموی، تهران، انتشارات اطلاعات.
- حسین بایقرا (۲۵۳۶)، «سلطان حسین میرزا به امیر علیشیر در باب حج»، *اسناد تاریخی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- عبدالله، سید محمد (۱۳۴۶)، «وزیر معروف افغانستان»، ترجمه سرور گویا اعتمادی در /میر علی شیر نوایی «فانی»، به کوشش محمد یعقوب واحدی جوزجانی، کابل، نشر انجمن تاریخ افغانستان.

- رویمر، ه؛ و (۱۳۷۹). «جانشینان تیمور» در تاریخ ایران کمبریج دوره تیموریان، ترجمه یعقوب آژند، تهران، جامی.
- سام میرزا (۱۳۸۴)، *تذکره تحفه سامی*، تصحیح: رکن‌الدین همایونفرخ، اساطیر، تهران.
- سمرقندی، دولتشاه (۱۳۱۸)، *تذکره الشعرا*، تصحیح: ادوارد بروان، بریل، لیدن.
- شگفته، صغری بانو (۱۳۸۷)، *شرح احوال و آثار فارسی امیر علیشیر نوایی*، تهران، الهدی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۴، تهران، فردوس.
- نوایی، علیشیر (۱۳۳۳)، *مجالس النفائس*، به کوشش و اهتمام: علی اصغر حکمت، تهران، چاپخانه بانک ملی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱)، *خمسه‌المتحرین*، ترجمه: محمد نخجوانی، به کوشش: مهدی فراهانی منفرد، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- واصفی، زین‌الدین محمود (۱۳۴۹)، *بدایع الوقایع*، تصحیح: الکساندر بلدروف، ج ۱، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- واحدی جوزجانی، محمد یعقوب (۱۳۴۶)، «مؤلفات امیر علیشیر نوایی»، محمد یعقوب واحدی جوزجانی، امیر علی شیر نوایی «فانی»، کابل، نشر انجمن تاریخ افغانستان، صص ۷۲-۹۰.
- واعظ هروی، سید عبدالله (۱۳۴۷)، *رساله در مزارات هرات*، تعلیقات، فکری سلجوقی، کابل، وزارت معارف افغانستان.
- یارشاطر، احسان (۱۳۸۳)، *شعر فارسی در عهد شاهرخ*، تهران، دانشگاه تهران.
- میر جعفری، حسن (۱۳۷۵)، *تاریخ تحولات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان*، اصفهان، دانشگاه اصفهان و سمت.

#### مقاله‌ها

- زکی ولیدی طوغان، احمد (۱۳۷۷)، «امیر علیشیر نوایی بزرگترین شخصیت ادبی ترک»، *نامه پارسی*، ش ۳، ۱۳۷۷.

- محمدی، ذکراالله و مرضیه حسینی (۱۳۸۷)، «مناسبات امیر علیشیر نوایی با سه تن از نخبگان فرهنگی همعصرش»، *تاریخ ایران و اسلام*، ش ۴، ۱۳۸۷.

#### منابع انگلیسی

- Barthold, V.V. (1962), *Four Studies on the History of Central Asia* (MIR ALI-SHIR), Translate by V. Minorsky, Vol 3, Leiden: E.J. Brill.
- Manz, Beatris Fobes (2007), *Power, Politics and Religion in Timurid Iran*, New York: Cambridge University Press.
- Giddens, Anthony (1984), *The Constitution of Society*, Cambridge, Polity Press.
- Giddens, Anthony (1985), *The Nation-State and Violence*, Cambridge, Polity Press.
- Giddens, Anthony (1993), *New Rules of Sociological Method*, Cambridge, Polity Press.